
تَنْدَبَادِ حَوَادِث

گفت و گویی با عیسی پُرمان

هرفان قانع‌فرد



شعلی

نشر علم - دی ماه ۱۳۹۰

سرشناسه	: پڑمان، عیسیٰ : ۱۳۰۳، سنندج -
عنوان و نام پدیدآور	: تندباد حوادث : گفت و گویی با سرهنگ ستاد عیسیٰ پڑمان، نماینده شاه و مامور ساواک در کردستان عراق / مصاحبه کننده : عرفان قائمی فرد
مشخصات نشر	: تهران، نشر علم - بهار ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	: ۶۰۰ ص. مصور.
فروست	: مجموعه تاریخ شفاهی کردستان معاصر
شابک	: ISBN 978 - 964 - 405-627-7
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: پڑمان، عیسیٰ، ۱۳۰۳ سنندج -
موضوع	: کردستان - تاریخ - قرن ۱۴
شماره فزوده	: قائمی فرد، عرفان، ۱۳۵۵ - مصاحبه کننده
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ب ۴ ر ۲۸ / DSR2047
رده بندی دیویی	: ۹۵۵/۲۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۹۵۸۷۸



نسخه

تندبادِ حوادث

گفت و گویی با عیسیٰ پڑمان

عرفان قائمی فرد

چاپ اول : ۱۳۹۰

تیراژ : ۲۲۰۰ نسخه

چاپ : رامین

لینوگرافی : اردلان

ISBN 978 - 964 - 405-627-7

حق چاپ و نشر در ایران، انحصاری و محفوظ است.

مرکز پخش: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

فهرست

- دیباچه ۹
- درباره عیسی پڑمان ۱۵

۱. خاطراتی از گذشته ۱۹

دیدار رضاشاه از ستندج، خدمت در ارتش، ساواک، دوران جمهوری مهاباد، دروغ بزرگ مصطفی بارزانی، بورس فرزندان قاضی محمد توسط ساواک، در حزب توده، دخالت آمریکایی ها

۲. برنامه سری کودتای ساواک در عراق تا پیمان ۱۹۷۵ الجزیره ۳۵

سفر به عراق، دیدار با ابراهیم احمد، عیسی ذبیحی، جلال طالبانی، سفر به فرانسه و دیدار با کامران بدرخان، تشکیل رادیو کردی در تهران، انتشار روزنامه کردستان، دستور موافقت شاه به حمایت از کردها، لغو اعدام زندانیان سیاسی (غنی بلوریان و عزیز یوسفی)، آغاز جنگ مسلحانه کردها علیه عراق، قصد ترور جلال طالبانی و فراری دادن گروه او به همدان، خیانت بارزانی به شاه و ایران و رابطه وی با شوروی و مصر، مصطفی بارزانی و آغاز رابطه با اسرائیل و موساد، قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، پناهندگی بارزانی به کرج، شکل گیری قیاده موقت.

۳. بررسی کردستان معاصر ۲۰۷

بررسی رخدادهای کردستان در سال های ۱۹۷۵-۲۰۰۵، احزاب سیاسی کرد و چالش ها

۴. اسرار ترور تیمور بختیار..... ۳۱۳

دوران خدمت در فرمانداری نظامی، مسافرت هیات دولت به کردستان، مسافرت بختیار به آمریکا، عزیمت وی به سویس، ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، سفر بختیار به عراق، تقاضای دیدار با سران کرد، اظهار نارضایتی شاه، موضوع روحانیت از نظر ساواک، شروع فعالیت ضد رژیم بختیار در عراق، ترور وی به دست ک گ ب و شایعه دخالت ساواک.

۵. انقلاب اسلامی و رویای کودتای بازماندگان سلطنت..... ۴۳۱

سفر به آمریکا، دعوت ژنرال آربانا برای کودتا علیه ایران از ترکیه، درخواست شاپور بختیار برای سفر به ایران، دیدن فردوست پس از انقلاب، معمای فردوست، نقش خادمانه فردوست به نظام امنیتی ایران، هرج و مرج در کردستان، رویای کودتای اشرف پهلوی، درباره رضا پهلوی، ضرورت مطالعات امنیت.

۶. ضمایم

- مصاحبه حبیب لاجوردی با پژمان، مارس ۱۹۸۳ - (طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد)..... ۴۸۵
- مصاحبه اکبر اعتماد با پژمان در مه ۱۹۸۳ - (تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران)..... ۵۰۶
- خاطرات فضل‌الله همایونی (طرح تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد)..... ۵۳۸
- خاطراتی از ابراهیم احمد (درباره بارزانی و کردستان)..... ۵۶۴

می‌توان «اندکی از مردم» را برای «همیشه» فریب داد.
حتی می‌توان «همه مردم» را «برای مدتی» فریب داد.
اما نمی‌توان «همه مردم» را برای «همیشه» فریب داد.

آبراهام لینکلن

بدبخت ملتی که تاریخش را نداند و شوربختتر از آن،
ملتی که نخواهد تاریخ کشورش را بداند.

احمد کسروی

هراس من، افتادن در «ورطه تناقض» نیست،
بلکه آنچه مرا نگران می‌کند آن است که
«برداشت نادرستی» از «منظور من» شود.

کانت

دیباچه

« به راستی "مطالعات امنیت" برای هر کشوری لازم است؛ در کتابخانه‌های جهان، چه بسیار کتابهایی دربارهٔ دربارهٔ سیا^۱، موساد^۲، میت^۳، ساواک^۴، ام‌آی^۵، ک‌گ‌ب^۶ و ... از ایران^۷ و عراق^۸ تا نروژ^۹ و کانادا^{۱۰}». دربارهٔ طرح‌ها و خاطرات و سرنوشت ماموران امنیتی جهان وجود دارند که چه به اغراق و چه به واقع، تهیه شده‌اند. حکایاتی از عالمی شگفت انگیز - تحت عنوان امنیت - که دیگر جزو واقعیت‌های امروزه زندگی بشر شده است... در لابلای صفحات روزنامه‌های کشور هم، گاهی به بررسی حوادث و دوران‌های مسئولان امنیتی و یا وزرای اطلاعات پرداخته می‌شود و کتاب حاضر شاید هم ناگفته‌هایی از طرح‌های مهم امنیتی کشور و هم شرح روزگاران که بر سرزمین‌مان، رفته است را اندکی بازگوید. اما حکایت، چگونه آغاز شد؟

اول تابستان ۱۳۸۶ بود، در مرکز اندیشه و آگاهی یا فکر و هشیاری (بیرو هوشیاری) حزب اتحادیه میهنی کردستان عراق PUK با ماموستا جعفر و کاکه فواد - مسئول چاپخانه حمدی شهر سلیمانیه - دربارهٔ تحقیق ام^{۱۱} بررسی تاریخ کردستان عراق گفتگو می‌کردیم، که بعدها در ۲ جلد خاطرات جلال طالبانی نشر شد، ناگهان هر دو برای اثبات استدلال‌شان، پرسیدند: "آیا عیسی پژمان را دیده‌ای؟"؛ وقتی که پاسخ منفی من را شنیدند، که صرفاً شنیده‌ام اما ندیده‌ام، بی هیچ آداب و ترتیبی، به زبان صریح گفتند: "بهرتر است بروی و تحقیق ات را بسوزانی! ... سرهنگ عیسی پژمان، نماینده سابق ساواک، کلید نهانخانه تاریخ معاصر کردستان عراق است!". پاسخ و کنایه آنها مرا تشویق کرد که سعی کنم تا در هر کجای این کره خاکی که باشد، سرهنگ پژمان را بیابم و با او دمی به گفتگو بنشینم.

1. CIA - Central Intelligence Agency

2. Mossad - Institute for Intelligence and Special Operations

3. MIT- Milli Istihbarat Teskilati

4. SAVAK - National Intelligence and Security Organization

5. SIS - Secret Intelligence Service

6. KGB - Komitet gosudarstvennoy bezopasnosti / Committee for State Security

7. VAJA / MOIS/ وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران - واکا

8. General Security Directorate (GSD) / مدیریت الامن العامة

9. Etterretningstjenesten (E-tjenesten) / Norwegian Intelligence Service (NIS)

10. CSIS - Canadian Security Intelligence Service

عاقبت برای نخستین بار، در ۹ ماه می ۲۰۰۷، به کمک نماینده جلال طالبانی در پاریس، با وی دیدار کردم؛ در خانه‌ای که خودش معتقد بود پس از شادروان دکتر عبدالرحمن قاسملو و جلال طالبانی، سومین کُرد زبانی هستم که به محفل خصوصی اش، وارد شده‌ام، همان جایی که جلال طالبانی، پاسپورتش را از جیب بیرون آورده و گفته "من ایرانی‌ام!". روی دیوار اتاق پذیرایی خانه‌اش، ده‌ها عکس از سال‌های دور آویزان است که خاطرات روزگاران و عهد ماضی اوست و نیز پایان نامه مدرسه نظام که امضا حاجعلی رزم آرا روی آن خودنمایی می‌کرد و سن واقعی اش را به ۸ دهه قبل، نشان می‌داد. او متولد ۱۳۰۳ سنندج و لاجرم همشهری و همزبان من بود. دیداری که حس نزدیکی و الفت جالبی را در بین ما برانگیخت به طوری که برای دیدنش و ضبط خاطرات ناب و گاه عجیب و شنیدنی اش، در چندین سفر به اروپا، از عراق یا آمریکا به پاریس می‌رفتم و هر بار هم کوله باری از خاطرات هر موضوعی خاص و از سالهای نه چندان دور برایم داشت آن هم بدون هیچ ابا و عتابی در بازگشتش و به زبانی زُک و صریح، گاه خشم آلود و تُند و گاهی هم در عین انصاف بازگو می‌کند. پس از ۱ سال آشنایی و گفت و شنود بسیار، گفت که با من از طرف مادری، قوم و خویش است و دیگر حس بین من و او، رنگ و بویی خویشاوندی و عاطفی یافت و نوعی تعلق خاطر یافتن به او، گرچه شاید با طرز تفکرش در زمینه‌هایی فاصله داشته باشم - که آن هم به تبع تفاوت نسل، طبیعی است - اما به راستی مهمانی ساده و صمیمانه خانه‌اش، به شنیدن خاطراتش رنگ و صفایی دیگر می‌داد و باید بگویم از وی بسی نکته‌های نغز و نو آموختم که تا هستم، مدیون و سپاسگزارم.

هرچند که قبلاً درباره‌اش شنیده و خوانده بودم که کامران بدرخان، سردار جاف، احسان نوری پاشا، ابراهیم احمد، یدالله فیلی، اردشیر زاهدی، علی اکبر فرازبان و... وی را افسری باشرف، میهن پرست، درستکار و ساعی می‌نامند که در راه عقیده و آرمانش، صادقانه و خالصانه برای مملکت کار کرده است؛ البته بعدها از افراد دیگری هم در ساواک، چیزهایی دیگر شنیدم که نظری کاملاً برعکس این مسئله داشتند که دیگر برایم جای تعجب نبود، شاید نشانه اخلاقی ایرانی و تفکر جهان سومی همین حسادت‌ها و تنگ نظری‌ها است... این کتاب، یادگار گفت و گوها و دیدارهایم با اوست... بنا به توصیه شادروان ارتشبد جم، امانتی است که به هم نسل‌هایم می‌سپارم. بنا به شعر حافظ شیرین سخن «تند باد حوادث» را توصیفی زیبا برای شرح و روایت او بر رمز و راز روزگاران سرزمین مادری‌ام، یافتم. برای رفع نواقص احتمالی با بعضی ازدوستان و همکاران اسبق او - سرهنگ مجتبی پاشایی، پرویز شابی، ژنرال علی اکبر فرازبان، ژنرال علوی کیا، امین فروغی، جمشید امانی، شادروان داریوش همایون و... - هم دیدار و گفت و گو کردم - که در سفرم به لندن و دیدار با ارتشبد جم و تیمسار منوچهر هاشمی، که کسالت و بعد سفرهای پی در پی، مانع انجام کار شد و آنگاه اجل، مهلت ادامه ضبط گفتگو را هم نداد - اما در قیاس سخنان ایشان با عیسی پژمان، دریافتم که اکثر سخنانش را صادقانه و با اطمینان بازگو کرده است و آنگاه یقین یافتم که می‌توان بی‌هیچ دغدغه‌ای، سخنانش را انتشار داد که قطعاً می‌تواند روایت او، هم قدمی در راه بازشناخت گوشه‌های مبهم و تاریک تاریخ معاصر ایران زمین باشد و هم جعل‌های تاریخی که درباره کرد و کردستان، توسط یک شبه حزب مافیائی ساخته و پرداخته شده است را عیان سازد.

در این مصاحبه‌ها، نهایت سعی‌ام بر آن بوده که بی طرفانه و صادقانه در پی جستن حرف‌های پنهانی شخص مصاحبه شونده باشم. در کار تحقیقی تاریخ معاصر نیز اصولاً سخن هیچ کس، قابل باور مطلق و غیر قابل شک نیست اما می‌توان هر روایتی را گوش داد و خواند و با روایات دیگر سنجید. مانند صدها دیدار و گفتگویی که با افراد مختلف در دوران تالیف کتاب خاطرات جلال طالبانی - پس از ۶۰ سال - داشته‌ام و سخنان شخص مصاحبه شونده؛ طبعاً ارتباط چندانی به نحوه تفکر و نگاه من مصاحبه کننده ندارد و فقط در اثبات صحت و سقم سخنان ایشان جسته‌ام و بعد حاصل تاریخ نویسی را در اختیار شما خوانندگان سخن سنج و آگاه قرار داده‌ام و البته برایم همواره هیچ کسی یا حزبی و فردی، حکومتی یا نظامی، مقدس و مطلق نیست و باورم بر آن است که همه میهمان تاریخ اند و تاریخ مصرف شان روزی تمام می‌شود اما می‌توان از نگاه منتقدانه هم حرکت و شخصیت یک فرد یا حزب را در دادگاه تاریخ معاصر بررسی کرد و روایت‌های مختلف را نیز از افراد مختلف شنید و آگاهانه قیاس کرد و کمی از تعصب‌ها کاست و با سعه صدر و پرهیز از احساسات خام و نگرش فومی کورکورانه، ظرفیت خواندن نغمه‌های مختلف و نگرش‌های گوناگون را داشت و همانا خوانندگان و گذر زمان و نسل نو، بی رحم ترین داورانند. و از سر فایده تکرار، ذکر این نکته را پر فایده و ضروری می‌دانم که نگاهی جزم بارزانه و مطلق به سخنان پژمان ندارم اما شاید خواندن این کتاب موجب شود تا نسل جوان امروزی، قهرمان‌های تحمیلی و خودخوانده و بُت‌های ذهنی خود را بشکنند طبعاً افرادی که برای کسب قدرت و ثروت، به آنها تقدسی خدا گونه مطلق می‌دهند که مبدا کسی به نقدشان بنشیند یا کسی تفکر کند، زیرا جز تاراج و چپاول مردمان، هم کیش و همزبان، نه پیامی دارند و نه رسالتی ... جز مظلوم‌نمایی و مرثیه‌خوانی... میرهن است که آگاهی و دانش و شک باوری، لازمه رشد عقلانی است و لاجرم سخنانشان، وحی منزل و مطلق نیست.

بازخوانی نوع نگاه و پیام پژمان را در این روزگار، لازم و ضروری دانستم و آن را صادقانه با همزبانانم و خوانندگان سخن سنج در میان نهادم، شاید که زمینه تحقیق و کنکاش بیشتر در تاریخ معاصر را فراهم آورد، زیرا حزب دمکرات کردستان عراق، یک حزب عشیره‌ای از قصبه بارزان در کردستان، سالهاست - خصوصاً پس از ۱۹۹۲ - که تاریخ کرد و کردستان ایران، عراق، ترکیه و سوریه را مصادره به مطلوب و جعل کرده‌اند و به تاریخ کرد و کردستان، ریشخند زده‌اند. و بپی مقدس بنام مصطفی بارزانی برای کردها ساخته و تراشیده‌اند و به کذا وی را ژنرال و ملا نامیده‌اند و حتی به تازگی هم رهبر آئینی و مذهبی خوانده‌اند و اتوبوس رایگان می‌گذارند تا مردمان عوام و عامی را به زیارت‌اش ببرند و از آن امامزاده طلب مراد کنند، در پارلمان اقلیم کردستان هم عکس اش را اویخته‌اند که ترویج بت پرستی شود و در شهرهای کردستان، موسسه خیریه و مدرسه فکری به نام او نهاده اند که خود، جز جفا در حق خلق، خیراتی نداشت و از کسی خود مبتلا به جمود فکری بوده و فاقد هر سواد و معرفت و دانشی، کدام مکتب فکری را می‌توان متصور بود؟ مکتبی که با کمک شاه و ساواک، شعله‌ور شد و سپس سیه روزی ۱۹۷۵ را برای کردها به ارمغان آورد؟، مکتبی که دستش به خون کردهای ایران، در ایام قیاده موقت، آغشته است؟ که در آغاز انقلاب ۱۳۵۷، خاک کردستان ایران را به خون کشید! مکتبی که از حسادت تشکیل حزب طالبانی، با کمک میت ترکیه، جنایت قتل عام حکاری را آفرید؟، مکتبی که دست در دست الاستخبارات حزب بعث صدام حسین، نسل کشی ۳۱ اوت ۱۹۹۶ را بر کردها تحمیل کرد؟ و هزاران کُرد

را کشت... براستی، کدام مکتب؟... مکتبی که من رافتم این سطور، ورزش و باوری به آن مکتب غیر انسانی نداشته و ندارم و حتی سرطان رشد، توسعه و آرامش کرد و کردستان می‌دانم و اگر برخلاف انسانیت و اخلاق آدمیت، می‌خواهند سرپوش و نقابی بر این بربریت‌اش بگذارد، تا خود را در اوهام، بزرگ کرد بپندارند اما هر لحظه در صدد تجزیه‌طلبی و آشوب‌اند، زیرا زیست او در غوغا سالاری است... اما من مورخ نه آنها را می‌بخشم و نه فراموش می‌کنم و در چگونه فکر کردن هم، آزادم!

در این کتاب، صرفاً خواستم پرده از نقاب این قبیله بردارم و شاید - زبانم لال، شاید - تلنگری به ذهن خفته جوانان سرزمینم - ولو ۱ نفر - بزنم که "فریبات می‌دهند، این سرخی بعد از سحرگه نیست" و مبادا بدخوانی عامدانه یا بدفهمی ناآگاهانه داشته باشند!... قبیله خالق فاجعه کردکشی کردهای ایران در سالهای نخست پس از انقلاب، شایسته نیست که فرصت‌طلبانه، تاریخ سرزمین مادری‌ام را نیز مصادره به مطلوب کنند! همان تاراج ثروت و سامان کردستان عراق کافست... امروزه، آن قدر این حزب مافیایی در کردستان ایران و عراق و ترکیه، باندهایی رسانه‌ای پدید آورده‌اند که از نماینده مجلس تا خبرنگار را به خود جذب کرده‌اند و وضعیتی است که تو گویی همگی ملزم به کُرَش در برابر این قبیله‌اند... و به نوعی برای خود جماعتی جیره‌خوار پرورش داده‌اند و هر نقدی را هم این غلامان، باید چنان با حساسیت، تعصب و خشک مغزی پاسخ دهند... که این پرسش به ذهن انسان، متبادر می‌شود که برآستی کدام فرصت و روزگار پدید خواهد آمد که این شرح پریشانی و عقب ماندگی و تحجر پایان پذیرد؟، آیا به عمر ما کفاف می‌دهد؟ و هر چه هست، کسروشان فرهنگ و شخصیت و تمدن کردهای ایران است که پیرو و مدافع قبیله‌ای با این کارنامه باشند و برای او، حق و راست شوند!... پس فهم، عقلانیت و اندیشه کجاست؟

هر وقت از مطالب این کتاب در روزنامه‌های اعتماد، شرق و... سود جست، فوراً نمایندگان حزبی اش - که سالهاست در پوشش موسسه فرهنگی، برای مشتی دلار، لشکرکشی اهل هنر و فرهنگ کردستان ایران به عراق را رهبری می‌کنند - از طرفی به آن روزنامه‌ها رفتند و مانند فضای اینترنت و شبکه‌های کانال ماهواره‌ای خود، علیه من ناسزاها و فحاشی‌ها فرمودند، در مسیر و محراب مسجد دین رحمانی‌شان، امام‌جمعه‌هایشان در بادینان، حکم ارتداد و قتل‌ام دادند!... و به همان افراد حزب توده به اسم مستعار، جویبه‌های بی‌نام و نشان در روزنامه‌های کشورم نوشتند و بنا به روابط امنیتی‌شان، به مقامات نظامی و امنیتی کشور خودم، اول شکایت‌ها بردند و پرونده‌ها ساختند که وابسته به ناکجا آبادم!... و از طرف دیگر در رسانه‌های وابسته و اقماری حزبی نمایندگان آنها، مرا جاسوس و مامور آمریکا و ایران و... نامیدند و شوربختانه از رسانه‌های احزاب سیاسی کرد هم، پژواکش شنیده شد!... زیرا که بنا به مغلوب شدن در برابر نفوذ امنیتی و مالی آن حزب، مذاحان بارزانی شده‌اند... بیچاره مردمان کرد، که این‌ها منجی‌اش باشند و یا نمایندگان و سفیرانش!... البته طرز سخن هر کسی نشانه عقلانیت اوست، اما تفکر عقب مانده و قبیله‌ای و کار خشت و گل آنان، توانست که جلوی درز حقایق را در سرزمین مادری‌ام بگیرد و شاید این کار من، کار عشق و دل است و به آن باور و یقین دارم، چه قلم و کتابم را بسوزانند و چه کالبدم را. در این کار تحقیقی، در جرگه شیفتگان و یا صف بیزاران از کسی و گروهی قرار نگرفتم و اهل فن خواهند دانست که هدفم از گفتگو با انسان وطن

پرست و شرافتمندی مانند عیسی پڑمان، نه از روی تفنن بوده، بلکه در مباحثم با او، هدف فراخواندن به تاملی دوباره در بازشناخت حقیقت تاریخ معاصر کردستان بوده و طبعاً این کار هم خالی از سهو نبوده و نیست و خوانندگان آزاده و آگاه می دانند که اندیشیدن در تاریخ و نگاهی انتقادی و خالی از تعصب و توهم داشتن، راه آگاهی است و گرنه با مخاطبان متعصب و گمراه از تبلیغات احزاب، کاری نداشته و ندارم. از پیر مرادم «محمد قاضی» آموختم که در راه آزادی، انسانیت و حقانیت و ایران و ایرانی، قلم بزنم و بر این خط استقلال بمانم و از ننگ و دشنام کج اندیشان قدرت محور و مروجان خشونت و ضدیت با عقلانیت، چه باک!... آنان که هر وقت قافیه کم می آورند و به جای اینکه توجیهی عقلانی داشته باشند، کرد و کردستان را هزینه می کنند و خود را عین ملت کرد می نامند اما بلوغ، فرایندی اجتناب ناپذیر است و این جنجال ها، احزاب، سازمان ها و رهبران، مهمان تاریخ اند... دیر یا زود از لای غبار زمان و کنج های پنهان تاریخ، حقایق بیرون می آید و ما نیز از این دوران تاریک و دردناک گذر خواهیم کرد و در آینه خرد و عقلانیت به خود خواهیم نگریست... بدون شک این روند گریزناپذیر تاریخ است.

در بخش های اول و دوم و سوم، کردستان موضوع اصلی گفت و گوی پڑمان بوده است. اما در بخش چهارم و پنجم وی به خاطرات و تجربیات شخصی اش درباره ی تیمور بختیار و انقلاب اسلامی می پردازد که شاید نکات جالب توجه و قابل تامل می باشد. آخر الامر از همراهی و تشویق دوستان ارجمند و انگشت شمارم که با لطف بی دریغ و شعور شناختن شان، زمینه انتشار این اثر را فراهم کردند و نیز همکاران سابق جناب عیسی پڑمان - که نام شان را ذکر کردم - صمیمانه سپاسگزارم.